

تا خود را از هرچه غیر علمی است برهانی

فلسفه گردش هستی در اشکال مرگ و زندگی به بیان علوم

پروفسور رضا آیرملو

نتایج اخلاقی حاصل از درک و فهم حقایق موجود

می بینیم که با مرگ انسانها هیچ تضمینی برای بقاء خاطرات، و دانستنی‌ها و تواناییهای علمی، فرهنگی، هنری، فکری و فلسفی مان وجود ندارد، اما این نتیجه‌گیری شامل دستاوردهائی که وارد جریانات آموزشی و فرهنگی شده، و جنبهٔ مادی-اجتماعی به خود گرفته اند نمیشود.

می بینیم که با مرگ و تبدیلات بعدی انسانها در پروسهٔ تاریخی جاری، دستاوردهائی که در جریان "وحدت اجتماعی" و "مناسبات جمعی" وارد شده، باقی میمانند. خاطرات و یادگیریهائی که در جریان اجتماعی وارد شده، و در درون مناسبات اجتماعی تکثیر، تکوین و تکامل یافته اند، باقی میمانند. اموری که از طریق مناسبات تربیتی و فرهنگی به نسلهای بعدی منتقل و به ارثیه نهاده شده اند، باقی میمانند. دانش و فرهنگ تعلیم داده شده ای که به جمع منتقل شده و به ودیعه نهاده شده باقی میمانند.

آنچه از بین میرود، آن قسمت از دانش و دانائی هائی است که از ذهن تولید کنندگانش به بیرون نترأویده و در مغز و اندیشه جامعهٔ بشری جنبهٔ مادی و ماندگاری به خود نگرفته است.

هم از این رو، میتوان گفت که با مرگ انسانها، نه تنها "دستاوردهائی که در وحدت اجتماعی شکل مادی به خود گرفته اند" باقی میمانند، بلکه حتی از نو تولید و بازتولید میشوند و در مناسبات تاریخی آینده به دوام و بقاء خود ادامه میدهند. می بینیم که این نتیجه‌گیری، نتیجه‌گیری پیشین مان در مورد پایداری و بقاء انسانها در "وحدت زندگی با طبیعت و ماده" را به یاد می آورد.

از این رو، اگر از جهتی قسمتی از دستاوردهای فردی ترک کنندگان این صحنه محو میشوند و دیگر هم برنمیگردند (که این خود به تنهایی جای تأسف، تألم و درد دارد)، اما آن قسمتی که در این صحنه از زندگی به صورت تعلیم و تربیت و ارثیه فرهنگی به جا گذاشته شده و تعلیم داده شده اند، باقی میمانند (و این به تنهایی جای شادی دارد). نه فقط باقی میمانند، بلکه حتی در وحدت اجتماعی جوامع و سیستمهای تربیتی جامعه بشری مان وارد شده و برای نیل به آینده متکاملتری بازتولید میشوند. جنبه مادی به خود میگیرند و همانند آنچه برای جسم انسانها پیش می آید، وارد فعل و انفعالات هستی جمعی شده و بازتولید و ارتقاء می یابند.

از این نظر میتوان گفت که قانونمندی مورد بحث در فصل پیشین در مورد اینکه در جریان تبدیلات زندگی "فرد فدای مصالح جمع، و امروز فدای مصالح فردا میشود"، در جریان تبدیل دستاوردهای علمی و فرهنگی نیز صدق میکنند.

اینجاست که درک و فهم جهان موجود و جایگاه ما در آن، چه به صورت زنده یا مرده، خود به خود به نتایج اخلاقی جدیدی منجر میشوند. این همه نشان میدهند که آنچه فعلاً نقد است و وجود دارد، زندگی این لحظه موجود است. زندگی لحظه موجودی است که بر اساس هزاران گزینش اصلح و تصادف قانونمند ساخته و پرداخته شده است. زندگی پی که بر قانونمندیهای تغییر، تکوین، تبدیل، و همچنین وحدت با طبیعت، ماده و جامعه بنا شده، تا اینجا آمده و بعد از این هم در همین راستا ادامه خواهد یافت.

آنچه فعلاً نقد است و وجود دارد، زندگی لحظه موجودی است که حتی اگر ثابت هم به نظر برسد، از اساس بر تغییر، تکوین و تبدیل بنا شده و با تکوین و تبدیل هم ادامه خواهد یافت. در نتیجه،

- شناخت این قوانین و حقایق عریان زندگی و تطبیق با آنها از سوئی،

- شناخت و پی جوئی اصول اخلاقی ناشی از این تحولات از سوی دیگر،

به ضرورت درک و فهم و همچنین همزیستی با حقیقت عریان زندگی و قانونمندیهای غیرقابل تغییرش تبدیل میشود.

این ضرورتها اصول اخلاقی نوینی را بر انسان هوموسپین قرن و جهان حاضر دیکته میکند:

- باید قوانین ناظر بر حیات و تحولاتش را شناخت

- باید با این واقعیتهای انکار شده به تطبیق و آشتی رسید. درک و

فهم حقایق علمی و فلسفی جهان، و قانونمندیهای ناظر بر از کجا آمدن و به کجا رفتن اش.

- باید برای انجام این مهم نه فقط از دستاوردهای علمی- فلسفی

بشر بهره کافی گرفت، بلکه همچنین برای تولید و بارآوری هرچه بیشتر علم، دانش و فلسفه کوشید.

- باید همراه با اینهمه، به یادگیری و تولید در عرصه های مختلف فرهنگ و هنر بها داد، و همچنین،

- برای اجتماعی و مادی کردن دستاوردهای فردی و جمعی خود

و دیگران کوشید. باید در عرصه های زندگی به خلاقیتهای جدید دست زد و همزمان راهی جست تا این دستاوردها در جریان

گذر زندگی در طبیعت گم نشود و از دست نرود.

در ضمن، از آنجا که این لحظه زندگی آگاهانه همانند برآمدن موجی بر جریان آبی جاری، بسیار تصادفی، کوتاه و غیرقابل تکرار است. هم از این رو باید:

- ارزش لحظه به لحظه این زندگی را درک و فهم کرد و،
- هر لحظه به لحظه کوتاه در حال گذر و غیرقابل بازگشت را در راه تعمیق شناخت علمی و فلسفی خود و دیگران به کار برد.
به کار برد تا بتوان از لحظه به لحظه این دوره از زندگی در راه طرح سؤالات درست و جستجوی پاسخ های علمی و فلسفی بهره گرفت و اینهمه را در راه توسعه علم و دانش، و فلسفه و منطق به کار برد.
می بینیم که امروزه بشر در همه عرصه های زندگی به جایی رسیده که وظیفه اخلاقی اش دیگر نه با "بر لب جو نشستن و گذر عمر دیدن" و نه با "دریافتن دمی با طرب" ادا نمیشود. این وظیفه، امروزه با کار و کوشش بی وقفه جمعی و فردی برای رهائی از داده ها و تعلیمات غیر علمی و غیرمنطقی غالب و پیوند زدن خود به منطق و فلسفه انسان جهانشمول ممکن میشود.

باید تا میتوانیم خود را به ناخدای فعال و مسئول کشتی زندگی خود و جهانمان تبدیل بسازیم، و سعی بکنیم تا خود و جهانمان را به راه و هدفی که بر تکوین و اعتلا علمی و فلسفی ساخته میشوند هدایت بکنیم.
باید به وقتی که میفهمیم که نمیتوانیم جهت پروسه گردش هستی و زندگی در این تونل فلسفی را به میل خود تغییر بدهیم، حداقل تا آنجائی که میتوانیم به مشخصات این گردش و پروسه نوعاً جبری آن وقوف حاصل بکنیم و برای درک و فهم، و همچنین کنترل جزء به جزء آن در همه عرصه های زندگی بکوشیم. برای انجام این مهم نیز باید فرصتهای لازم را از دست ندهیم. باید از هر فرصت موجود هم برای جستجو با ابزار و

روشهای علمی و هم تولید در همه عرصه های فرهنگی و علمی، و همچنین اجتماعی کردن آنها غفلت نکنیم.

باید حالا که دوام این لحظه هستی ممکن نیست، برای بقاء آثار هستی این لحظه مان، لحظه ها را شکار بکنیم، و به جای صرف عمر برای رسیدن به بهشت ناممکن و بی محتوای مورد ادعای ادیان، برای ساختن بهشت نوع و جهان مان، همه وقت و انرژی خود را به کار بگیریم. اینهمه البته بدون درک و فهم این جریان در حال تکوین از سوئی، و بدون رهائی از باورهای دینی باقیمانده از قرون و اعصار گذشته از سوی دیگر، نه ممکن و نه میسر است.

این نتایج اخلاقی همچنین نشان میدهند که باید دردمندی ناشی از مردن و بازنگشتن را با شادی ابدی کردن دستاوردهای بشری مان جبران و قابل تحمل بکنیم. باید این تاریخ تکاملی را که انسان را در گل، و فرد فرد ماها را در جزء، در نوک خود پرورش داده و تا به اینجا حمل کرده، به درستی مورد ارزیابی قرار بدهیم، و خود و آینده خود را با گذشته و آینده این تکوین و تبدیل تاریخی تطبیق بدهیم.

باید تا میتوانیم این حقیقت وحدت و یکپارچگی با کل طبیعت را هضم بکنیم و آنرا با وحدت و یکپارچگی با جامعه بشری مان پیوند بزنیم. و بالاخره، باید از طریق این اخلاق نوین انسان عالم و خردمند جهانشمول امروز و فردا، قبل از آنکه خود را در برابر خروج از این صحنه زندگی بیابیم، به جای انتظار قضاوت از الاه های ناممکن آسمانی، قادر به قضاوت و ارزیابی خود مان بشویم. یک چنین کاری ممکن نیست، مگر آنکه بتوانیم در طول زندگی مان و هر گامی که

برمیداریم به طور مسئولانه به نقد و ارزیابی خود و اعمال مان دست بزنیم. و سعی بکنیم آن باشیم که این ارزیابیها ضروری میسازند.

بدین ترتیب،

- هم نبوغ فرهنگی، علمی و اجتماعی جامعه بشری مان بدون نتیجه به هدر نمیروند،
- هم به تولید دستاوردهای فرهنگی، علمی و اجتماعی نائل میشویم،
- هم دستاوردهای زندگی مان را از خطر گم شدن میرهانیم و،
- هم با بهره مندی از معیارهای اخلاقی نوی که با این درک و فهم علمی و فلسفی بشر امروزی سازگاری دارند، از تلاشهای عبث برای خرید جائی در بهشت ناممکن مورد ادعا رها میشویم.

برخیز و مخور غم جهان گذران

خوش باش و دمی به شادمانی گذران

در طبع جهان اگر وفائی بودی

نوبت به تو خود نیامدی از دگران (حکیم عمر خیام)

اما این داده های علمی و فلسفی برای کسانی که در باورهای دینی جاری غرق اند نه فقط آرامش و رهائی به وجود نمی آورند، بلکه حتی به جای ایجاد آرامش بر نگرانی و اضطرابات فلسفی شان می افزایند. بلکه حتی نگرانی و اضطراب فلسفی انسانهایی را به طور معمول به ذهنیات ایده آلیستی و تعلیمات گول زننده ادیان معتاد شده اند، دو چندان میکنند. این از آن روست که داده های عینی و علمی با باورها و

انتظارات غیر علمی و غیر منطقی آن به تعارض میرسند و این نیز به درد و دردمندی افزوده منجر میشود.

همچنین این خطر وجود دارد که این آگاهی های علمی- فلسفی نه فقط به رهائی انسانهای معتاد به مواد مسکن و مخدر ادیان نیانجامد، بلکه حتی به جای رهانیدن شان از ادعاها و افسانه های دینی گذشته های دور، بیش از پیش به سوی مصرف مواد مسکن و مخدر دینی و غیردینی سوق شان بدهند. بیش از پیش راه پناه بردن به مواد مخدر دینی و غیردینی را هموار سازند و بیش از پیش به وابستگی شان منجر شوند. بیش از پیش آزادی و رهائی بشری شان را پیشکش ادعاهای بهشت و جهنم آنجهائی بکنند.

این بازگشت به مصرف مواد مسکن و مخدر ادیان به خاطر نامیدی از درمان دردهای فلسفی پی که از نظر علمی فعلاً درمانی ندارند، بیمارانی را به یاد می آورد که از دوا و درمان طبّ موجود ناامید شده و برای یافتن علاج درد خود از نو به دعا و دعانویس، و جادو و جادوگر پناه برده و میبرند. یک چنین بیماران اما، نه فقط دارو و درمان مورد نیاز خود را در دست این شعبده بازان ادیان نمی یابند، بلکه حتی به جای استفاده معقول از روزهای در حال شمارش شان، بقیه زندگی کوتاهشان را به اعمال و عبادات بی ثمر، ریاضتهای بدون نتیجه، یا خواندن اوراد بی معنی و بی نتیجه صرف میکنند.

چنین کسانی نه فقط درمان درد خود را نمی یابند، بلکه حتی روزها و ساعتهائی را هم که میتوانند در آرامش حاصل از درک و فهم زندگی در تغییر و تحول شان بگذرانند، بدون سبب و اثر، و اکثراً با احساس

گناهکاری و ترس از انتقام خدائی که خود را جبار، زورگو، مگار و منتقم¹⁰⁰ میخواند، از دست میدهند.

این است که رسیدن به این اخلاق نوین انسان جهانشمول امروزی، بدون رهائی از تعلیمات و ادعاهای دینی برآمده از جوامع ابتدائی، ناممکن است. در واقع، بدون پی بردن به دروغین بودن ادعاها و منطق وجودی ادیان، نه درک و فهم درست این سرنوشت علمی- فلسفی و نه پیوند به این اخلاق جدید جهانشمول میسر است.

امروزه انسان آگاه از علوم و فلسفه جهانشمول برای اولین بار در تاریخ زندگی انسان هوموسپین این فرصت تاریخی را به دست آورده تا این معیارهای اخلاقی بی را که بر آگاهی های نوین علمی و فلسفی بنا میشوند، بشناسد، و از طریق پیوند زدن به معیارهای اخلاقی نوین، در برابر این ناامیدیها و نگرانیهای فلسفی شان، به راه های منطقی تر و عقلانی تری از پناه بردن به مسکنها و مخدرهای دینی و غیردینی بروند.

این است که برای انسان امروز و فردا راهی برای رهائی از دلنگرانیها و اضطرابات فلسفی باقی نماند جز آنکه حداقل برای رهائی خود از فشارهای فلسفی موجود، به مواد مسکن و مخدر رایج پناه نبرد. حداقل نگذارد تا فروشندگان انواع مواد مسکن و مخدر، از آنجمله دینسازان و دین سالاران، این شرائط سخت فلسفی و نگرانیهای ناشی از آنرا وسیله بهره کشی و استحمارى شان قرار بدهند.

¹⁰⁰ آیه 23 سوره الحشر، آیه 16 سوره رعد، آیه 4 و 37 سوره الزمر، آیه 16 سوره دخان¹⁰⁰، آیه 4 سوره آل عمران، آیه 54 سوره آل عمران و سایر.

برای انجام این مهم و رهائی از این بهره‌کشی و استثمار مادی و معنوی باید بتوانیم بدون ترس و نگرانی خود و جهانمان را توضیح بدهیم. باید بتوانیم با دستاوردهای علمی و فلسفی در مورد کی بودن، از کجا آمدن و به کجا رفتن خود و جهانمان به آشتی برسیم. باید بتوانیم با خود و جهان یکپارچه مان به تطبیق برسیم و با دستاوردهای فرهنگی و اجتماعی مان هر چه بیشتر بر اینهمه توشه ای بیفزائیم.

نویدهای آینده نگر

"باش تا صبح دولتت بدمد کین هنوز از نتایج سحر است"¹⁰¹

اما قانونمندیهای کشف شده علمی فقط حاوی حقایق دردآور و اضطراب آور در مورد سرنوشت حاکم بر تونل فلسفی زندگی نیستند. این دستاوردها بلکه همچنین نورهایی هم بر این تونل تاریک زندگی می تابند و قابل رؤیت اش میکنند. این دستاوردها همچنین امیدهای جدیدی را هم سبب میشوند و حتی نوید میدهند که بر اساس رشد و توسعه علم و دانش، هر آن ممکن است تونل تاریک زندگی ما به نحوی از انحاء روشن بشود. هر آن ممکن است رمز و رازهای بود و نبود امروزه ای که مبنای دلنگرانی و فشارهای روحی و روانی بشر را تشکیل میدهند، تا حد و حدودی گشوده شوند. هر آن ممکن است با ادامه اکتشافات کَمّی و کیفی رو به رشد، ماهیت هستی و وجود جهان و هستی به شکل دیگری جلوه کرده و درک و فهم شوند.

میدانیم که علم در اساس، محصول تلاش انسان برای کنترل طبیعت و قوانین آن است. علم به خاطر رهائی انسان از اجبارهای طبیعی و همچنین جبران کمبودهای طبیعی به وجود آمده است. از این رو، حتی وقتی پزشکان به مریضی خبر میدهند که مریضی اش کشنده و فعلاً غیرقابل علاج است، از طرفی خبر دردآوری میدهند، اما در همان حال، با این خبر دردآورشان، این مژده را میدهند که "درست است که درد تو

¹⁰¹ کمال الدین اصفهانی شاعر قرن هفتم هجری

با داروهای موجود قابل علاج نیست، ولی هر آن و حتی قبل از مرگ تو ممکن است دارویی و علاجی پیدا بشود و تو را از این مرگ بی علاج برهاند".

عین همین، در ترس و اضطرابی که این واقعیت‌های علمی به وجود می‌آورند نیز این امید مکتوم وجود دارد که هر آن ممکن است انسان با یک تحول کیفی ناگهانی به دانش‌های دسترسی پیدا بکند که کلّ سرنوشت قبل و بعد از مرگش را تغییر بدهد. این تحولات کیفی امیدبخش تا آنجائی که تخیلات علمی¹⁰² امروزی ممکن میسازند، در زمینه های چندی به شرح زیر قابل مطالعه اند:

- 1- احتمال جهش علم و دانش.
- 2- احتمال جهش در جریان تکوین بیولوژیکی.
- 3- احتمال تماس با "از ما بهتران".

اگر هر کدام از این احتمالات، چه زود یا دیر، تحقق بیابد، به بسیاری از سوالات بی پاسخ فلسفی بشر پاسخ خواهد داد. راه شناخت و رهائی انسان از این تونل تاریک زندگی را خواهد گشود و سرنوشت نوعاً درآورد موجود را دچار تغییراتی بنیادی خواهد کرد.

یک) احتمال جهش علم و دانش

در فصول پیشین این جلد از کتاب به حد کافی از تکامل گام به گام و رو به شتاب علوم بحث کردیم. دیدیم که حتی اگر سوالات اساسی بشر امروزی همان اندازه بدون پاسخ اند که در عصر حکیم عمر خیام، اما بشر امروزی در این 900 سال، و به خصوص در صد و حتی 50 ساله گذشته، به یاری علم و دانش در حدود 14 میلیارد سال در تونل زمان به

¹⁰² Science fiction

عقب برگشته و بسیاری از اتفاقات و تحولات این دوره طولانی پیدایش تاریخی را کشف کرده و به رشته تحریر درآورده است. به این ترتیب، انسان از سوئی، در مقام مقایسه میزان دانش و دانائی اش با حجم و اندازه ناآگاهی هایش، خود را در همان جائی می یابد که حکیم خیام می یافت. انسان هنوز هم پاسخ های به دست آمده علمی اش را در مقام مقایسه با سوالات بی پاسخ بسیار ناچیز می یابد، و خود را در آغاز راه درازی از تحقیقات و کند و کاوهای علمی حس می کند.

این محدودیتها تا به جائی اند که انسان گاهی حتی خود، و دانش و دانائی اش را در حال درجا زدن می بیند و به خاطر این توقف و ناتوانی اش، خود را مورد ملامت و شماتت قرار میدهد. دلسرد میشود، ناامید میشود و اشعار شجاعانه، ولی نامیدانه حکیم عمر خیام در 900 سال قبل از این را توصیف حال دردمند و حتی نامیدانه خود می یابد که:

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من

وین حرف معما نه تو خوانی و نه من

اما:

از سوی دیگر، به وقتی که انسان، دانش و دانائی فراهم آورده خود را با دانش و دانائی دوره این فیلسوف نابغه ایرانی می سنجد، به فاصله عظیمی که در راه شناخت اسرار، و راز و رمز جهان و خلقت پیش رفته، پی می برد. پی می برد که در این مدت نه چندان طولانی، چراغهای پرنوری از دانش و دانائی صحنه حیاتش را روشن ساخته و سطح قابل توجهی از صحنه تاریک پیشین را قابل رؤیت کرده اند. پی میبرد که حتی اگر هنوز هم همه اسرار جهان را کشف نکرده، اما آنچه که در این مدت کشف کرده و فهمیده، در مقام مقایسه با زمانهای پیشین بسی عظیم و حیرت انگیز است. پی میبرد که حتی اگر تاریکی و ظلمت

تونل زندگی اش همانند 900 سال پیش کماکان باقی مانده باشد هم، روزنه هائی که دانش و دانائی انسان امروزی در اینجا و آنجا این تونل به وجود آورده، اگر برای توضیح منشأ هستی و پیدایش هم کفایت نکنند، ولی بسیاری از راز و رمزهای تعیین کننده پیدایش در طول زمان نجومی اخیر را روشن ساخته اند.

در این راستا، دستاوردهای بیولوژیکی بشر امروزی، گرچه هنوز به مرحله خلق کردن موجودات دیگر نرسیده، ولی تا به جائی پیشرفته که راه کپی کردن موجودات زنده را برایش هموار ساخته است. انسان امروزی با توسعه توانائی های خود در حوزه سیبرنتیک قادر به خلق هستی های متفاوتی به صورت علائم کامپیوتری و ویروسهای اینترنتی شده است. این ویروسها با آنکه علائم فاقد هسته سلولی اند، ولی از نظر کارکردهایشان شباهت نزدیکی با موجودات زنده دارند و بسیاری از مشخصات موجودات زنده، از آنجمله حرکت و تولید مثل را از خود بروز میدهند.

دستآورد دیگر تکنولوژی توسعه یافته بشر به صورت ماشینهای خودکار یا ربات ها ظاهر شده است. این دست ساخته های پسامردن امروزی نه فقط روز به روز قادر به انجام برنامه های بسیار پیچیده ای میشوند، بلکه همچنین، هر چه بیشتر کار مغز انسان را به عهده گرفته و بدون برنامه ریزی قبلی، داده های موجود را مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهند. بدون نیاز به دخالت انسان، در امور پیچیده مختلف فکر و تحلیل انجام داده و بر آن اساس، رأساً تصمیم میگیرند. امروزه توسعه تکنولوژیکی رباتها به قدری رشد کرده و کارکردشان به قدری پیچیده شده که برخی از متخصصان و عالمان صاحبنظر، رباتهای از

کنترل درآمده را به عنوان یکی از بزرگترین خطرهای آینده دراز مدت بشر معرفی میکنند. دانشمند نابغه استفان هاوکینگ¹⁰³ از جمله از این دانشمندان است. نگرانیهای بشر از رباتهای دست ساخته اش از جمله از موضوع بسیاری از فیلمهای خیالی- علمی (ساینس فیکشن) موجود است.

از این نمودهایی که پیشرفت حیرت انگیز علم و دانش بشر امروزی را نمایندگی میکنند، در زمینه های پرشمار علوم از کیهان شناسی و زمین شناسی تا علوم پزشکی و داروئی، و غیره و غیره به قدری فراوان اند که حتی قید نام و عنوانشان در این خلاصه نمی گنجد. این همه نشان میدهد که بشر در زمینه های مختلف علوم چه راه طولانی بی طی کرده و در واقع، از هم اکنون، به جایی رسیده که به قول شاعر، "به جز خدا نبیند"، یا "به جز خدای ذهنی اش نباشد!"

این دریافت امیدبخش، به خصوص به وقتی که به تاریخ کشفیات و اختراعات علمی بشر در این اواخر بنگریم، بیشتر معنی پیدا میکند. معنی پیدا میکند، چرا که انسان پی میبرد که بیشترین این کشفیات و اختراعات عظیم را در دهه های اخیر انجام داده و بدین معنی، - هر چه زمان میگذرد بر شتاب اختراعات و کشفیاتش می افزاید، و رشد دستاوردهای علمی اش شتاب بیشتری میگیرد.

این نتیجه گیریهها، انسان امروزی را امیدوار میسازد که اگر این سفر علمی را با این سرعت و شتاب در حال رشد، در صد یا چند صد سال دیگر ادامه بدهد، حداقل به بخشی از سؤالهای فلسفی امروزی اش پاسخی

¹⁰³ Stephen Hawking

درخور خواهد یافت. و بسیار قبل از آنکه 900 سال دیگری بگذرد، بسیاری از اسرار بشر امروزی را خواهد گشود. در واقع، با آنکه کشفیات این صد سالهای گذشته نتوانسته‌اند به انسان یاری برسانند تا رمز و راز منشأ پیدایش این تونل دور و دراز زندگی را بگشاید، اما این پیشرفت‌ها تا اینجایش نیز به قدری عظیم و روشنگر اند و تا به جایی بر سطح اطلاعات و آگاهی بشر افزوده‌اند که قابل مقایسه با اطلاعات و آگاهی فیلسوفان 900 سال که نه، بلکه حتی 200 و 100 سال پیش هم نیستند.

این است که میتوان نتیجه گرفت که کشفیات و دستاوردهای علمی و فلسفی رو به رشد موجود، حتی اگر نتوانند در سده‌های آتی، تمامی تونل زندگی بشر را روشن بسازند، حداقل بخش قابل توجهی از راه جلو پای بشر را روشن خواهند کرد. حتی اگر نتوانند بر همه تاریکی موجود راه زندگی فائق آیند، به نحو چشمگیری از مطلقیت تاریکی آن خواهند کاست و روزه‌های قابل رؤیتی را به بیرون از تونل فلسفی موجود خواهند گشود. حتی اگر نتوانند رمز و راز ماهیت و منشأ هستی را به تمامی بگشایند، در حد و حدود قابل توجهی بر سطح درک و فهم بشر از اسرار ناگشوده موجود خواهند افزود، و راه را برای پیدایش تئوریه‌ها و نظریات علمی و فلسفی راهگشا هموار خواهند ساخت.

این همه نشان میدهد که علم و دانش با وجود همه کاستیهایش تنها مرجع قابل مراجعه و اعتماد بشر است. نشان میدهد که علم و دانش بیش از پیش به درختی پربرابر میماند که هرگز از دادن گل و میوه وانمی ایستد و نه تنها وانمی ایستد، بلکه هر روز نیز شاخه‌های پربرابر جدیدی به وجود

آورده و رویش گلها و میوه های بیشتری را سبب میشود. این همه در عین حال، حاوی این نوید مهم هم هست که:

- بدون تردید، در روزی از روزها، سالها و قرنهای آینده، این رویش و باروری رو به رشد، میوه های منطقی و علمی جدیدتری را برای حل و فصل مسائل فلسفی و سؤالات اساسی بشر به بار خواهد داد.

بدین معنی، **توسعه و تکامل علم و منطق**، به تنهایی این نوید امیدبخش را به همراه می آورد که در زمانی نه چندان دور، کشفیات و یافته های جدید و جدیدتر علمی و فلسفی، انسان را از بسیاری از ناآگاهی هایش، و هم از آنرو از بسیاری از دلگیریها، نگرانیها و اضطرابات فلسفی اش خواهد رهانید و شادی درک و فهم وجود خود و جهانش را به وی خواهد چشاند.

روند رو به رشد یافته های علمی همچنین نوید میدهند که این تحولات جدید به قدری مهم و تعیین کننده عمل خواهند کرد که در فردای یکی از این اتفاقات و موفقیتهای تاریخی، **جهنم جهالت فلسفی** امروزی به یکباره جای خود را به **بهشت آگاهیهای فلسفی و علمی** خواهند داد.

(دو) احتمال جهش در جریان تکوین بیولوژیکی نوع انسان

دیدیم که بر اساس دستاوردهای علمی، همه چیز از ماده اولیه ای که در زمان بیگ بنگ رو به توسعه انفجاری نهاده به وجود آمده است. این ماده در مدت 13,798 میلیارد سال گذشته به اشکال مختلف هستی تبدیل و تقسیم شده، و از آن تاریخ هم بدون هرگونه توقف در جریان یک تکوین مستمر تاریخی تحول یافته و می یابد.